

# شعر خونین افغانستان و تاجیکستان

ز حال ابتر هر یک بسی پریشانم

هزار شکوه از این چرخ سخت دل دارم  
چرانمی شود شور و آه و افغانم

به دست اهریمن هر چند سوختی صد حیف  
به خون تپیده و بسمل شده عزیزانم

کجاست گوش محبی که حرف دل شنود  
هزار شکوه از این روزگار و دورانم

یسقین بستان که اندر سحرگه فردا  
وطن، به گلشن تو بلبل خوش الحانم

ولی تو مادر ملت، حیات جاویدی  
ندیده دشمن تو سیل و خشم و توفانم

به جستجوی نجات وطن بود «روشن»  
برای خویش نجات تو فرض می دانم

## حدیث ستاره

«سهیلا حسرت»

به یاد وعده و صلت که در بهاران بود  
به یاد رایحه گل که در گلستان بود

در آسمان خیالات پرستاره من  
خیال چون تو مهبی، سخت پرتوافشان بود

وجود ماه در آن آبی بلند سپهر  
چون زورقی به دل موج های طوفان بود

تکریمی است به این پارسی سرایان ارجمند، و هم  
تعریضی است به محافل ادبی و مطبوعات ایران که  
چرا به کوشش های ارجمند این هموندان فرهنگی  
سخت کوش بی توجهند!

●●●

## کنار گور

«عبدالفهیم فرزند»

صدای شوم تفنگ از میان جنگل دور  
به برگ برگ درختان قریه می پیچید  
کیو تر از سفر دیرمان گندمزار  
دوباره آمده بود

و با امید زیاد  
عطای طعمه به منقار و لانه می پالید  
برهنه جوجه بیبال آشیان ویران  
به گرد کاج بیفتاده و می لرزید  
در آن سکوت غم انگیز چاشتگاه تموز  
کنار گور زنی  
روی شاخ نارونی  
پرنده ای به غم - جفت خویش - می نالید

## اشک حسرت

«منوربیگ روشن»

ز وحشتی که به کشور فتاده حیرانم  
سرشک و حسرت و غم، تر نموده دامانم

که دست ناخلفش دم به دم کند ویران  
به حال ملت و میهن دو دیده گریانم

گهی غم وطن و گاه فرقت یاران

افغانستان نزدیک به ربع قرن است در آتش  
جنگ می سوزد. تاجیکستان نیز از هنگام استقلال تا  
هم اکنون همواره درگیر بحران و جنگ بوده است.  
مصائب مردم این سرزمین ها چنان اندود بار است که  
جهانیان ترجیح می دهند در باره آن چیزی ندانند!

با این همه درد و رنج، می توان انتظار داشت  
کسانی باشند که زیر بارگران دردها و رنج های جنگ،  
ویرانی و آوارگی برای حفظ هویت تاریخی خود  
تلاش کنند، و اصولاً مجال و امکان چنین تلاشی  
هست؟

آری. هستند چنین رادمردان و زنانی که با همه  
بی برگی و نوایی، از هر وسیله ای برای حفظ فرهنگ و  
هویت خود بهره می گیرند. آنان بهترین و مؤثرترین  
وسيله برای این مقصود را نوشتن به فارسی و سرودن  
به فارسی می دانند.

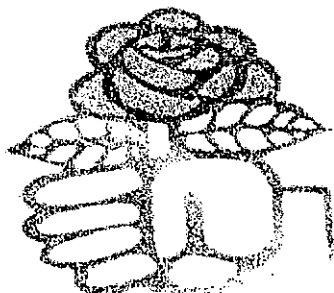
چه در افغانستان و تاجیکستان، و چه در غربت،  
شاعران و نویسندگان فارسی زبان و ایرانی تبار، با  
کمترین امکانات می نویسند و می سرایند و نوشته و  
سروده های شان را در نشریاتی که انتشار آن ها به  
معجزه می ماند، منتشر می کنند. یکی از این نشریات  
«فرهنگ آریانا» است.

«فرهنگ آریانا» مظهری است از سرسختی و  
نامیرایی فرهنگ و ادب پارسی.

شعرهایی که در ضمیمه ادبی این شماره  
«گزارش» چاپ شده، همگی از سروده های شاعران  
افغانی و تاجیک است که در شماره های اخیر «فرهنگ  
آریانا» به چاپ رسیده... شاعرانی که یا در زیر آتش  
توپخانه و بمباران هواپیماها قرار دارند، و یا در  
غربت، غم های شان را می سرایند.

تقدیم این اشعار به خوانندگان «گزارش» هم

## دام و کشت و صنعت با یک ویژگی دیگر



با حضور تبلیغاتی در  
مجله دام و کشت و صنعت  
... همواره معرفی شرکت خود در  
بین مدیران و متقاضیان هستید

تلفن سفارش آگهی ۸۸۴۲۷۳۰

این مقام افتخاری زنده بود و زنده باد  
برامید وصل جانان شامها گردیده صبح  
عادت شب زنده‌داری زنده بود و زنده باد  
مزد را آئینه ناموس باشد دلبرش  
اینچنین آئینه‌داری زنده بود و زنده باد  
«کاروان عشق ما باراه مشکل می‌رود»  
وندردین ره استواری زنده بود و زنده باد  
چون جهان باشد کتاب عشق نزد هرکسی  
این سواد بیقراری زنده بود و زنده باد  
عید نوروز و گل هنگامه ایام عشق  
از نیاکان یادگاری زنده بود و زنده باد  
در دل کامل ز مسهر لاله رویان عجم  
شوق الهام بهاری زنده بود و زنده باد

### ماتمسرای کابل

«دستگیر نایل»

الا ماتمسرای کابل و آن دشت و دامانش  
به عمدا می‌کند ویرانه دشمن، قصر و ایوانش  
از آن عشرتسرای کابل و آن شوکت و عزت  
نمی‌بینی اثر از ارک و تخت و تاج سلطانش  
چی شد باغ جهان آرا و آن گلزار شهر آرا  
که جنت رشک بردی برگل و فصل بهارانش  
چی شد آن شوکت بالا حصار قلعه کرنیل  
که کیوان بوسه می‌زد بر درو دیوار و ایوانش  
کجا شد موزه ملی چی شد فرهنگی مستغنی  
که شد تاراج نامردان و گم شد سطر عنوانش  
الای غزنه نامی ترا شد وقت گمنامی  
چی شد آن شوکت محمودی و فیروزه ایوانش  
مکاتب سوخت، دانشگاه و درب خانقاه ویران  
کجا شد عشقان و عازقان و علم و عرفانش؟  
کجا شد عظمت اسلام عجب شد این وطن بدنام  
چی شد اورنگ سامانی و فرهنگ درخشانش  
کجا شد خانقاه مولوی و مکتب معنی؟  
چی شد تعلیم عشق و ناله نی در نیستانش؟  
هرات باستان تو، تخار و با میان تو  
وطن نام و نشان تو، چرا شد فصل پایانش  
هلاکو داغ بر دل رفت و بابر مرد از حسرت  
سکندر تشنه لب برگشت یونان ز آبی حیوانش  
خراسان بود مهد شیر مردان دل تاریخ  
ابومسلم چه شد که رو به گان آمد به میدانش  
تو تاریخ جلیلت را تو قوم بی‌بدیلت را  
بدست غیر بسپردی و شد نابود عنوانش  
ترا بدنام نامی‌ها ترا بد بلخ بامی‌ها  
مگر آن سوی دنیا گشت خورشید از خراسانش؟  
چنان در جنگ قدرت‌ها در یغا سوخت این میهن  
نه ظلم کفر باقی ماند و نی عدل مسلمانش  
کنون از دشت و دامان تو کابل بوی خون آید  
نه آن کاریز میراست و نه آب صاف یغمانش  
به جرم کفر شد نابود هست و بوده این ملت  
چرا زین بیش می‌بیند جفا خلق مسلمانش  
ولیکن ماند داغ ننگ بر پیشانی تاریخی

که توانی به شیونش نبود

دیده را بر دو دیده طفلش  
دوخته زیر لب چنین می‌گفت:  
بدرت مانده زیر آتش جنگ  
با نگاه‌های واپسین می‌گفت

ناگهان دیده بست و تا به ابد  
ترک دنیای بی‌وفا می‌گفت:  
جفت آن شوهر فتاده به خون  
بهر طفلش خدا خدا می‌گفت

اندر آن لحظه گردباد زمین  
آه حسرت به آسمان می‌گفت:  
طفل بیچاره نعش مادر خویش  
خیره می‌دید و با فغان می‌گفت:

که بسیا مادرم بسیا بر خیز  
بهر من نان بده که می‌میرم  
پدرم می‌رسد تو غصه مخور  
نان چو خوردم، سراغ او گیرم

### مرثیه پاییز

«دکتر مهدی»

آسمان کرده به تن رخت آلم  
جبهه ماه گره خورده زغم

نور را قیمت بازار کساد  
مهر محکوم زوال پی هم

جو بیار نامه بر فصل خنک  
شاخ از خجلت عریانی رم

فرش گسترده لبه باغ مگر  
باز بگرفته به مرگی هات

آه خشکید چناری، سروی  
وای گردید قد طوبی خم

بادکرد، باد خزان خرمن غیش  
خاک زد باد خزان شیشه جم

زاغ شد مالک اقلیم چمن  
دیسو شد چیره به ملک خاتم

### لاله رویان عجم

«کامل بیک زاده»

رسم و راه دوستداری زنده بود و زنده باد  
وندردین ره جانسپاری زنده بود  
و زنده باد  
عاشقان عمری گرفتارند در گرداب عشق

مراکه یاد وصال تو غرق خود می‌ساخت  
مثال شعله شمع شب شبتان بود

اگر چه شمع صفت سوختن ز سرتا پا  
خوشم که سوختن من برای انسان بود

هزار بار ترا جستم و ثنا گفتم  
که عشق در دل من، پرتوان و جوشان بود

در آن زمان که حدیث ستاره می‌گفتم  
نیاز واقعی من به سوی یزدان بود

به پاس خاطر من گر شبی نخفته کسی  
عجب مدار که حسرت، هزار چندان بود

### دل آسای کودک

«هارون راعون»

در سیاهی یک شب تاریک  
آسمان رفته در دل دیجور  
ته امواج ایسرای سیاه  
بیکر مه در آن فتاده چو گور

غرش بادهای تند مهیب  
زوزه‌های کلاب هرزه شهر  
می‌درد پرده خموشی را  
می‌شود ناله‌ها پی هم جهر

باد تندی به حکم پاییزست  
که تپانچه زند بروی زمین  
کرده اشجار از آه سردی فلک  
به جدایی و فصل غصه یقین

کلبه کوچک به تنهایی  
همجواری چهار سو خالی  
کودکی گریه دارد اندر وی  
مادرش در سکوت و بیحالی

کودک از رنج فاقه و سرما  
اشک بیچارگی همیریزد  
مادرش گاهی می‌نشیند و باز  
گاهی می‌افتد و نمی‌خیزد

کودک خسته از فغان و فراق  
پزشکی نمی‌کند ز مادر خویش  
پدر من دگر نمی‌آید؟  
او مگر ترک کرده کشور خویش؟

مادر غمکشیده رنجور  
قوتی در دل و تنش نبود  
آنقدر خون دیده باریده

که بشکستند عهد خویش و داد از دست پیمانش

### جلوه انتظار

«ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل»

بی پرده است و نیست عیان، راز من هنوز  
از خاک می دمد چو گلم، پیرهن هنوز  
عمریست چون نفس همه جهدم، ولی چه سود  
یک گام هم نرفته‌ام، از خویشتن هنوز  
چون شمع خامشی که فروزی دوباره‌اش  
می سوزدم سپهر به داغ کهن هنوز  
مرگم نکرد ایمن از آشوب زندگی  
جمع است رشته‌های اصل در گفن هنوز  
یک جلوه انتظار تو در خاطر گذشت  
آیینه می دمد ز سرپای من هنوز  
بزقی تحیرم چه شد از خویش رفته‌ام  
پرواز من بر آیینه دارد سخن هنوز  
بیدل غبار قافله هرزه تازیم  
مقصدم است و می‌روم از خویشتن هنوز

### هنوز

«عبدالغفار (سوزن)»

عشق پرسوز تو در سینه نهانست هنوز  
اشک حسرت به تمنات روانست هنوز  
آرزو، صید نگاه هوس آلود شده  
دل آشفته پی وهم و گمانست هنوز

طرفه شوریست به سر، عقل چه تدبیر کند  
سوز هجران تو در هر رگ جانست هنوز  
فصل آمیزش عشاق دگر باره رسید  
لیک دل حیف به وصلت نگرانست هنوز  
هست سوزن به تنمای رخت تا دم مرگ  
غرقه در فکر همان سود و زیانست هنوز

### خواب بی تعبیر

«حضرت وهریز»

به برادر مصطفی

مرادیش نگاهت گشت

که باز از کوجه بیداد

صدای گریه بُد یا ضجه فریاد را آورد.

و من آرام یادم نیست چیزی نامه‌ی یا دفتری بود،

آنچه می خواندم.

و تو لختی نگه کردی و در را با صدای پریهاو

پشت

سر بست.

سحر در کوجه مرد پیر از پامانده پول نان خشکی

خواست

و دستم از تمام جیبهایم با چه شرمی پس برون آمد.

و او آنگونه بر من دید مثل تو،

که دیشب لحظه‌ای دیدی و در را با صدای پریهاو

پشت سر بست.

و در بازار در آن گیسو دار مردم بسیار، طفلی  
مادرش را

گم نموده بود،

و آمد کنارم گریه هم می کرد و پرسید.

ندانستم، نمی دانستم اینرا تو که می دانی

چه می کردم؟

و او هم آنچنان مانند تو بر من نگاهی کرد.

نگاهی مثل تو که دیشب...

کسی را چند کس با دستهای بسته می بردند.

زنی

مردی

جوانی

کودکی...

نمی دانم چرا امروز در هر جا و در هر کس نگاه

توست؟

و هنگامی که برگشتم،

و رو در روی آینه

زمانی ایستادم با تمام حجره‌هایم خوب می دیدم

نگاه دیشب تو

- تلخ و پرسشگر به سویم باز می بیند.

چه گویم مصطفی جان،

خواب تلخ زندگی من

زهر تعبیر خالی هست.





# میدان آبر

## ۳۰ سال سابقه

قطعات پیش ساخته گچی باصرفه ترین مصالح برای دیوارهای داخلی و مناسبترین پوشش برای سقفهای کاذب

نشانی کارخانه و دفتر فروش: کرج، جاده ملارد، بعد از مخابرات، نفت، پلاک ۲۲۰۰۶، کدپستی ۲۶۱۷۳۷

تلفن: ۲۶۱۷۳۷۷ و ۲۶۱۷۳۶۱ کد: ۰۲۶۱۷۳۶۱، نمایان: ۲۶۱۷۳۶۱ - ۰۲۶۱۷۳۶۱